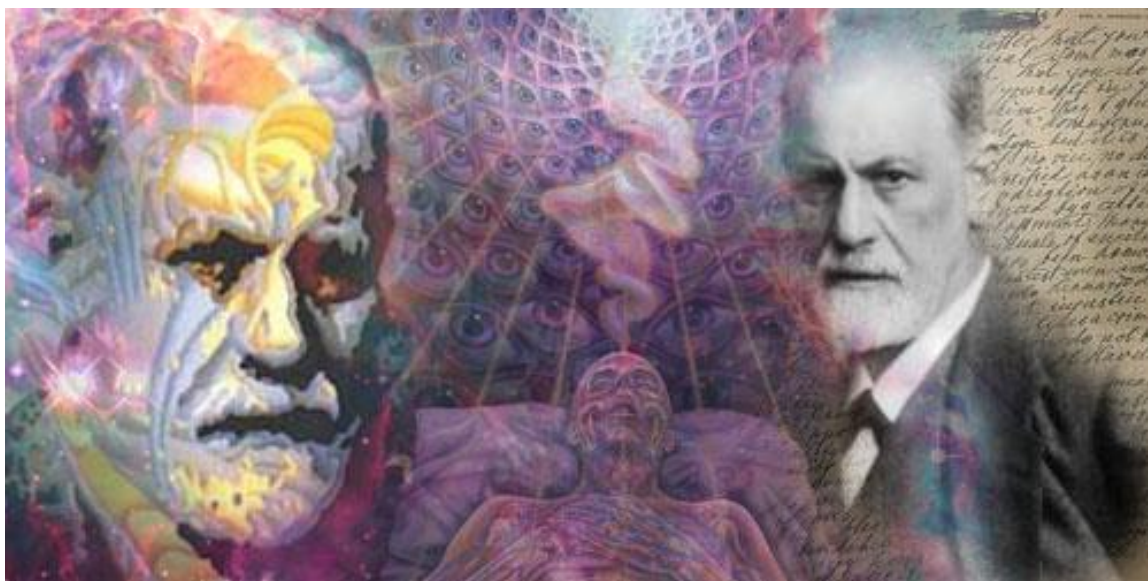


حيوان فرویدی

(از پریس، هملت و انسان نوین)

نویسنده: پویا جفاکش



رسول الله (ص) فرمودند

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ

لَا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ أَمْ الْحَلَالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ

(رواه البزار)

فرا میرسد زمانی بر مردم که شخصی در مال و دارائی
بدست آورده باک ندارد که آیا از حلال است یا از حرام

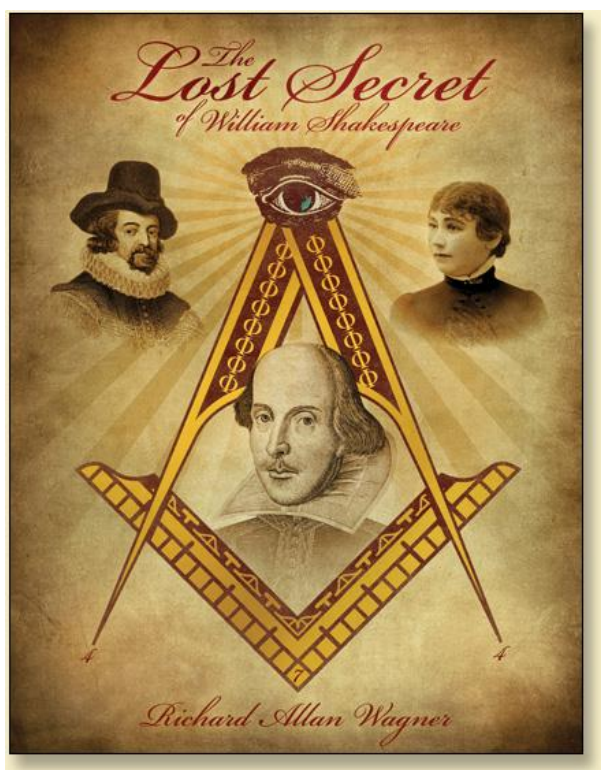
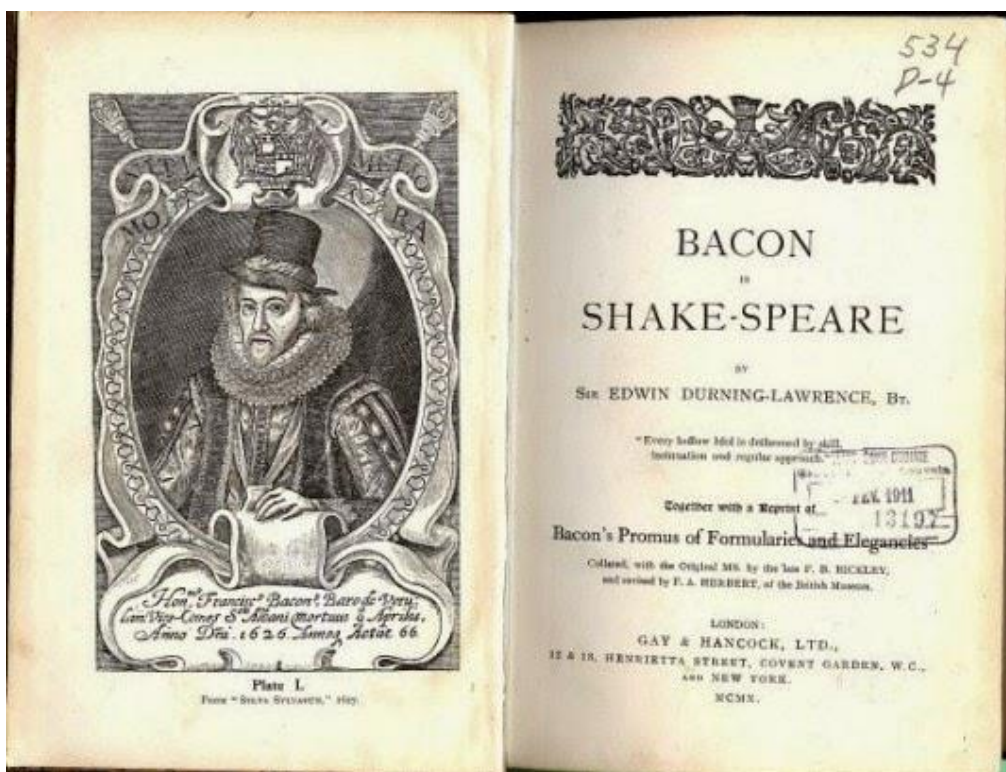


زمانی از قول ارسطو نقل میشد که انسان، "حیوان ناطق" است. این جمله خیلی دیر به میان عامه ی ما راه یافته و گاهی به اشتباه، آیه ی قرآن دانسته میشود. اما در اواخر دوران پهلوی، در محافل عقلا بحث بود که نگوید "حیوان ناطق" و بگویید «حیوان عاقل». حالا در محافل روشنفکری، اصطلاح تازه ای شنیده میشود: «حیوان فرویدی». یعنی اگر فروید، در یک قرن پیش، نظریه ی خود را با این فرض که انسان یک حیوان (میمون) است، صادر کرده، حالا دیگر، انسان یک حیوانی شده که بیش از همه ی حیوانات دیگر، مصداق حیوانیت در توصیف فروید است. از کجا کارمان به اینجا کشید؟ رواج سادوخیسم؟ پروتستانها هنوز کلیسای واتیکان را متهم میکنند که با توصیفات وحشتناک شکنجه و مرگ خداوند بالای صلیب، سادومازوخیسم را در تمام کشورهای مسیحی، نهادینه کرده است. اما آیا بریتانیا اولین کشوری که با پذیرش پروتستانتیسم، از سیطره ی واتیکان خارج شد، خود با فرقه سازی گسترده در جهان، به سادومازوخیسم دامن نزد؟ (همین اخیرا، آقای گلپایگانی نماینده ی رهبری، از نفوذهای جدید ام آی سیکس و بریتانیا در حوزه ی علمیه ی قم و فرقه سازی و گسترش عقاید جدید در آنجا خبر داد. حتما قبول دارید که دینسازی در دوره ی جاهلانه ی قدیم، خیلی راحت تر بود.)





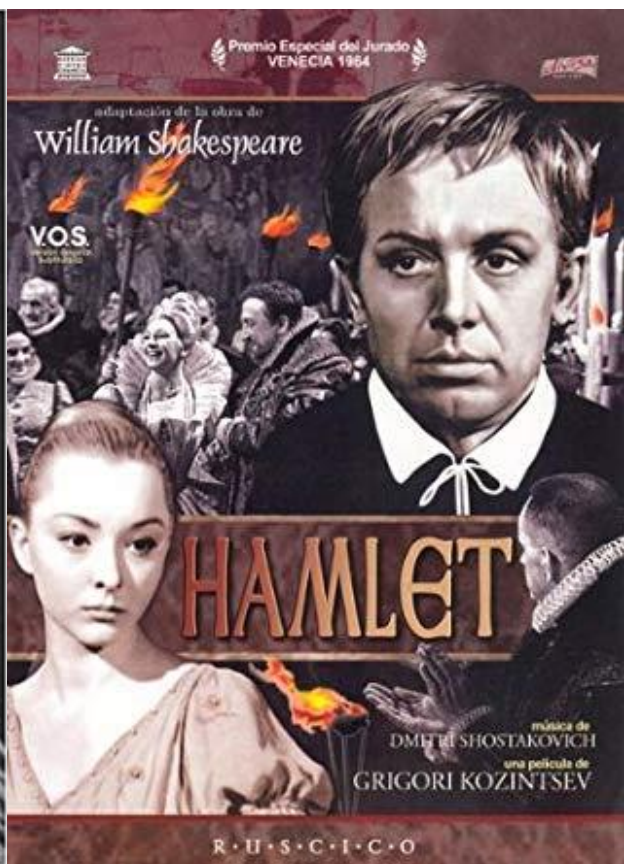
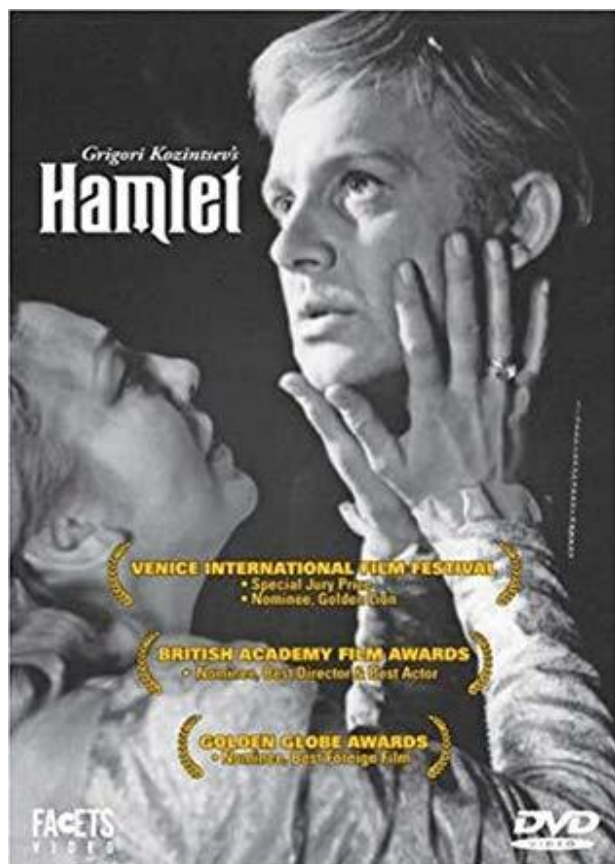
شاید باید بگوییم که پیشکسوت فروید، و کسی که سادومازوخیسم را از مسیح به انسانهای معمولی منتقل کرد، یک بریتانیایی بود: "شکسپیر" یا بهتر است نام واقعیش را به زبان بیاوریم: فرانسیس بیکن، پدرخوانده ی فراماسونری؛ و البته بیش از همه در نمایشنامه ی حیرت انگیز هملت.





تاکنون درباره ی هم‌ملت خیلی بحث شده است: آیا او واقعا دیوانه شده بوده یا خیر؟ آیا واقعا روح پدرش را دیده است یا خیر؟ آیا واقعا عمو و مادرش برای ازدواج با هم، پدرش را کشته اند یا خیر؟ پاسخ نداشتن همه ی این سوال ها، بیانگر این است که همه چیز، در ذهن ما، یعنی در ذهن قهرمان داستان —هم‌ملت— معنی دارند. پس او به نوعی دیوانه ی تصورات خود است: "عقده ی ادیپ" فروید، در هم‌ملت ریشه دارد: پس از شک و تردیدهای اولیه اش درباره ی ازدواج مادر و عمو، هم‌ملت از وقتی روح پدرش را دیده یا خیال کرده دیده، روح پدر در او حلول کرده و او اینچنین حلولی و مجنون (جن زده) شده است، به طوری که امیال پدر نسبت به مادر، به هم‌ملت منتقل شده درحالی‌که عمو که حکم پدر را برای او دارد، برای او یک رقیب است. او در پرده ی آخر، هم‌زمان با مرگ عمو و مادرش (یا تصویری که از آنها در ذهن خود ساخته)، می‌میرد. پس جز مرگ، هیچ راهی برای نجات از این جنون سادومازوخیستی، که در قرن 17، آینده ی نوع بشر را نشان میداد، وجود نخواهد داشت.

بیکن خوره ی آثار عربی و منابع لاتین درباره ی شرق کهن بود. پس تعجبی ندارد که داستان هم‌ملت، از افسانه ی مشهور ست و هورس در مصر باستان ریشه گرفته باشد. برخی روایات افسانه ای عرب، از "ذوالنون مصری" سخن می‌گویند که خواندن حروف هیروگلیف مصر باستان را میدانست و عقاید قبطی را به تصوف اسلامی منتقل کرد. پس در دوره ی رنسانس که جنون ترجمه ی آثار عربی در اروپا در



جریان بود، افسانه‌ی هورس هم قاعدتا شناخته شده بود. در همین دوره است که مقاله‌ی "ایزیس و ازیریس" منسوب به پلوتارخ نویسنده‌ی رومی شناخته شد. تنها نسخه‌ی قدیمی موجود از این اثر، مربوط به قرن 14 میلادی است و آناتولی فومنکو اعتقاد دارد که پلوتارخ، نام مستعار "پترارک" پدر اومانيسم بوده است.



بدنه‌ی مقاله‌ی مزبور، ریشه‌ی داستان هملت است: اساری (ایزیس) خدای مصری، به دست برادر خود "ست" (تایفون) به قتل میرسد ولی به صورت هرو (هورس) مجدداً از همسرش آست (ایزیس) متولد میشود و انتقام میگیرد درحالی‌که مدل سابقش (ایزیس) که در اثر تاثیر جهان تاریک زیرین، سیه چرده شده، به حکومت بر جهان زیرین ادامه میدهد. در صحنه‌ای از داستان، ایزیس پسرش را از جنگ با عمو بر حذر میدارد و هورس از خشم، سر مادر را قطع میکند که به جای آن، سر گاو قرار میگیرد.

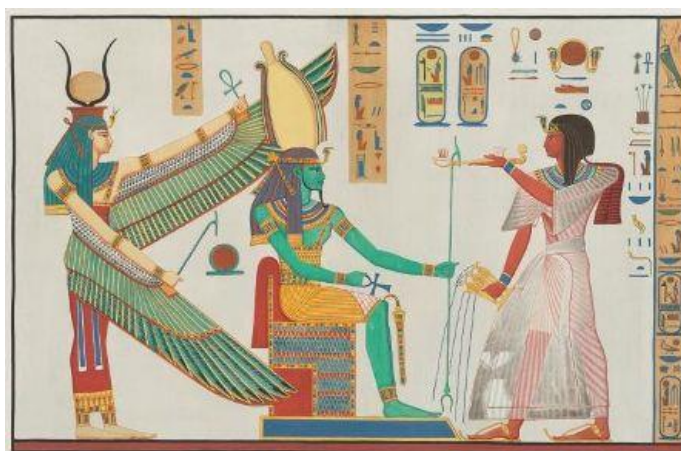
بدون این که بخواهم وارد بحث اصالت مصرشناسی شوم، باید بگویم آنچه مصرشناسان از مدلهای مصری کهن داستان ارائه داده اند، به هر حال، برای تکمیل فهم ما از موضوع اهمیت دارند. نه تنها روایت پلوتارخ تنها روایت کامل این پروسه است، بلکه در بعضی صحنه‌ها کاملاً متفاوت با متون مصری است. مثلاً سادیستی ترین قسمت داستان، یعنی تکه تکه شدن ایزیس به دست ست و جمع شدن مجدد قسمتهای بدن او منهای آلت تناسلی به دست ایزیس، جز در پلوتارخ، هیچ‌کجا دیده نشده است؛ این آلت گمشده‌ی ایزیس، درحالی امروزه غالباً در توضیح مفهوم شیطانی ابلیسک‌ها (مجسمه‌های ستونی نور خورشید) که از نمادهای فراماسونرین استفاده میشود که ممکن است اصلاً یک اعتقاد مصری را در بر نداشته باشد.

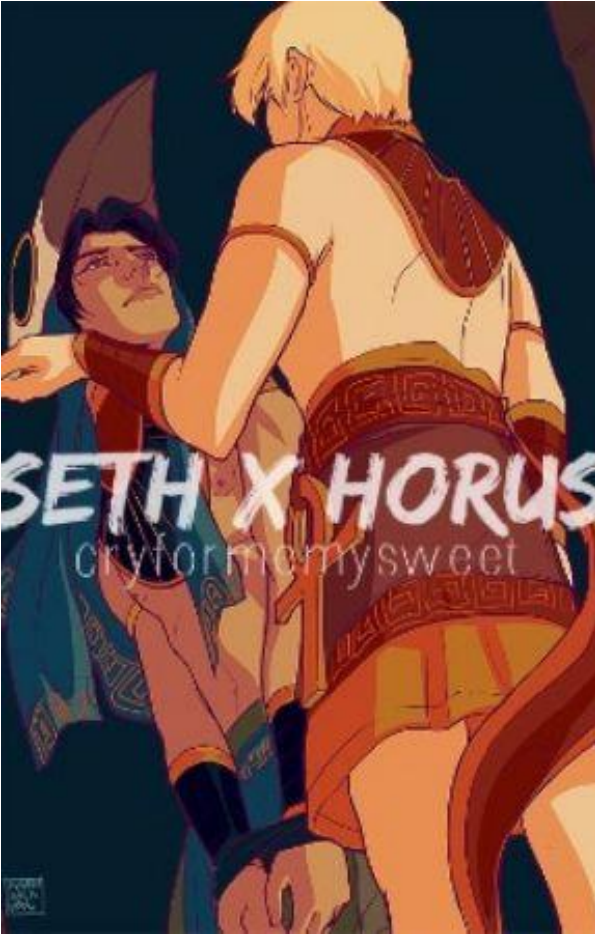
البته متون مصری، صحنه‌های سادومازوخیستی دیگری را نشانمان میدهند که به خاطر مضامین جنسیشان میتوانند باب طبع فرویدیستها باشند. چون ست به هورس تجاوز جنسی کرده است اما خود با

خوردن منی هورس که ایزیس بر کاهوهای ست ریخته، مسموم میشود و تاجی از هلال ماه بر پیشانی ست ظاهر میشود که ست آن را می اندازد و آن، تبدیل به "توت" یا تحوت خدای خرد میشود، خدایی که احتمالاً نامش با ست هم‌ریشه است.

هرمان ووئید دانشمند آلمانی، معتقد است بخشی از صحنه ی نبرد هورس و ست در گزارش پلوتارخ، که در آن، ست، چشم چپ هورس را معیوب میکنندو آن، تبدیل به ماه میشود، و در عوض، هورس هم، بیضه های ست را مجروح و او را عقیم میکند، هم توضیح محترمانه و هم مکمل این داستان است: با سکس کردن ست با هورس، نور دانایی از هورس به ست منتقل، ولی از علاقه ی او به مسائل جنسی، کاسته میشود.

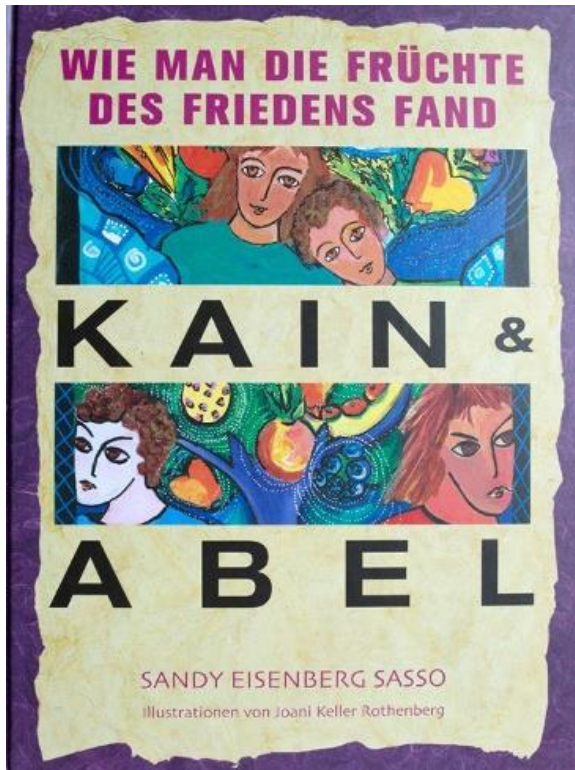
در اواخر قرن بیستم، گریفیتس، نشان داد که در داستان اولیه، هورس و ست برادر بودند و تم اصلی داستان، همجنسبازی بوده است، و این داستان با همسان شدن هورس مزبور با رع-هراختی یعنی هورس در روایتی دیگر، یعنی خورشیدی که پس از رفتن هورس به درون همسرش "هاتور" (الهه ی گاواسا) معروف به "هوت-هرو" (خانه ی هورس) در بامدادان مجدداً از واژن همسرش متولد میشود، هورس برادر ست، همزمان همسر مادرش (ایزیس به جای هاتور) شد و در مقام شوهر، ایزیس نام گرفت که درست مثل هورس، نامش از آسور خدای آشوریان می آید⁽¹⁾. در این صورت، هورس و ست درواقع

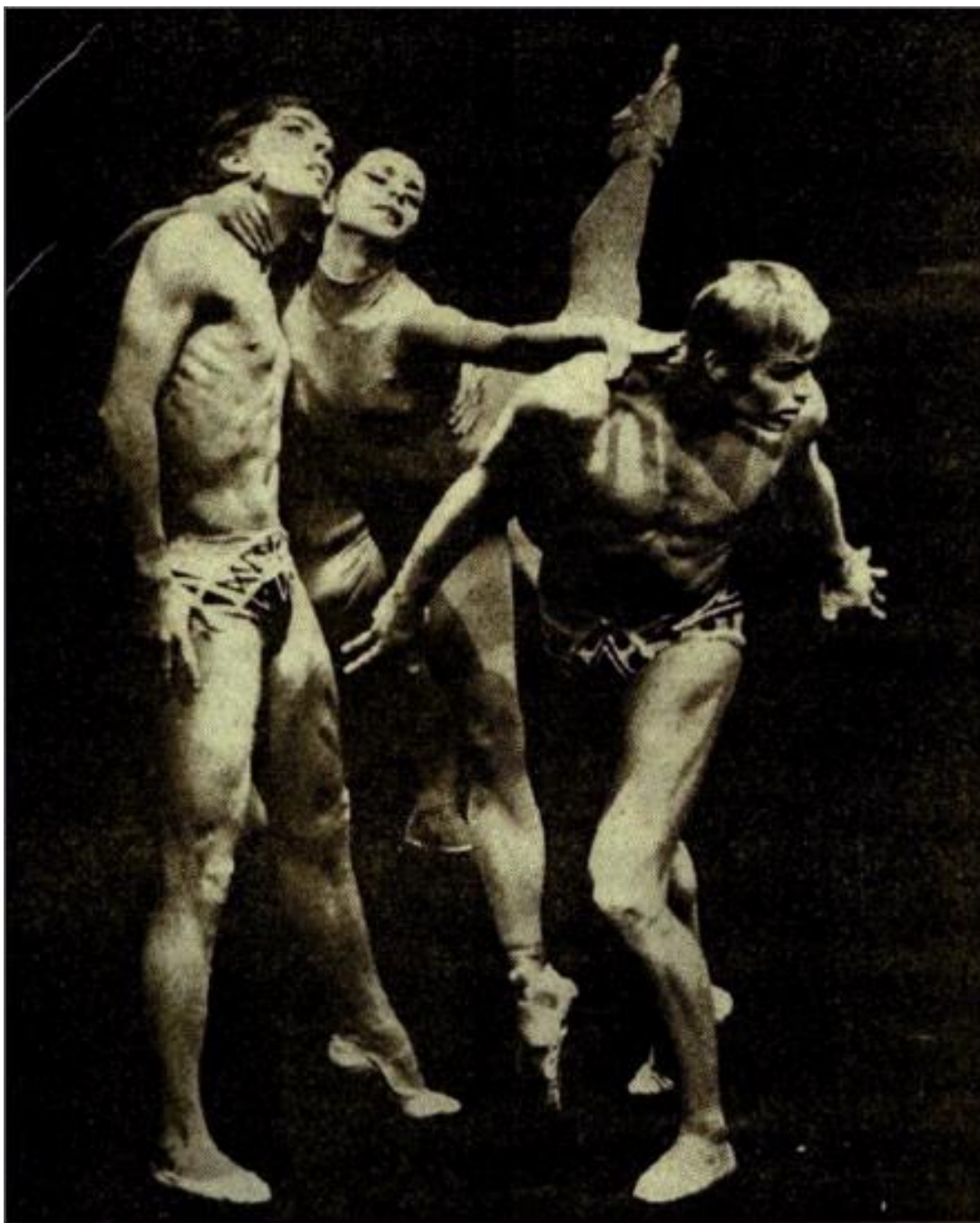




مدل دیگری از هابیل و قائن (قابیل) اند.

در تکمیل این عقیده باید بگویم که هاتور در مقام الهه ی دنیای مادی و لذت‌های دنیوی بخصوص شهوت،





گاه‌ها همسر "شو" هم خوانده و در این حالت، هاتور-تفنوت نامیده شده، همانطور که در مقام همسر "منتو" (مرتو، نام دیگر آشور) "هاتور-رع تاوی" خوانده میشد. شو و تفنوت، پدر و مادر جهانند. اما جالب این که آنها از منی (اسپریم) آتوم خدای جهان پس از خودارضایی او پدید آمده‌اند که در این حالت، هاتور، دست آتوم خوانده شده که عمل خودارضایی را انجام داده است.⁽¹⁾

در واقع، ازیریس، هورس، منتو، شو و آتوم همگی یک خدا در روایتهای مختلفند و روایات آنها مکمل هم است. این خدا یا نماد، شخصیت امروز بشر را تشکیل میدهد، و شما او را در سلسله کمیک های "ویزیر بلاک" (ازیریس سیاه) [تصاویر زیر] میبینید: پسرک مازوخیستی که از دوره ی دانش آموزی تا پس از

از دواج، پیوسته توسط خانمهای زیبا (انواع هاتور) تا حد چندبار در عرض مدتی کوتاه، در اثر شکنجه ی جنسی شدید به ارگاسم میرسد. یعنی هم مثل ازیریس شکنجه میشود و هم مثل آتوم توسط هاتور، منی به هوا میپاشد. در سری کمیکهای "فالست تولند" باز به عشق شخصیتی به نام "ویزیر" نسبت به مرد دیگری به نام "ماروین" برمیخوریم. ماروین از ریشه ی سلتی "مرفین" (2) به معنی دریای سفید است (3)





که احتمالاً کاملاً اشاره به انبوه اسپرمی دارد که در اثر فورانهای مکرر خودارضایی بروز میکنند.(به شخصه دیده ام بعضی جوانان در گپ و گفت خودمانی، از هم میپرسند "چندبار در روز[!]" خودارضایی میکنی؟")

بنابراین، داستان مفقودشدن آلت از پریس در روایت پلوتارخ، اگرچه به عقیده ی کارشناسان، از داستان مصری قدیمی تر "دو برادر" (آنوپ و باتا) به افسانه ی از پریس منتقل شده ولی میتواند اشاره ای به فقدان مردانگی در انسان مازوخیست عصر جدید باشد، انسانی که از رنج کشیدن برده وار (و یا به عقیده ی خالق "ویزیر بلاک"، کودک مآبانه) به ارگاسم میرسد یعنی به درد و رنج معتاد شده است.

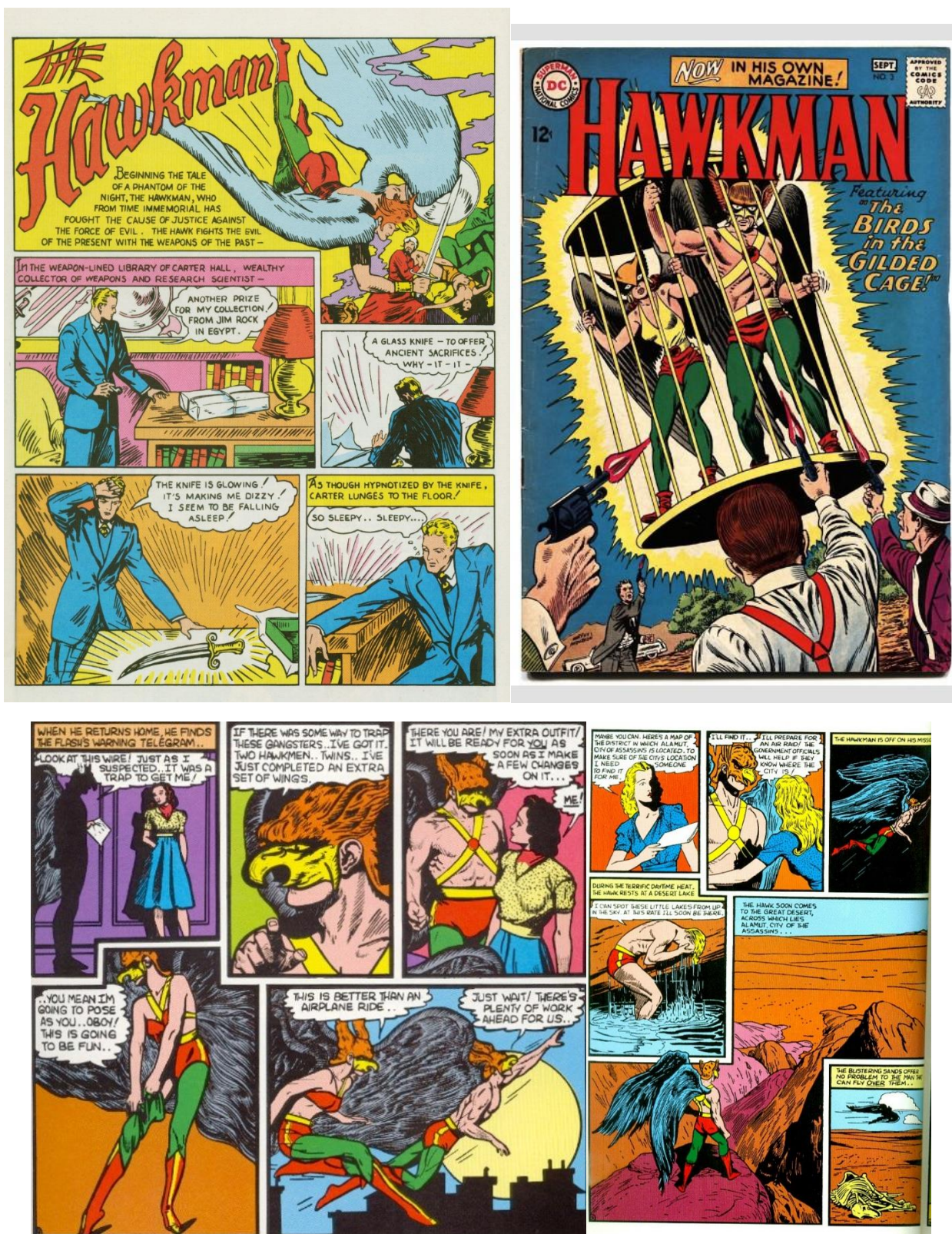


قهرمان پوچ و مصیبتزده ی تراژدی هملت، محصول کارخانه ی اومانیزم سازی رنسانس است که اسطوره های شگفت شرق را از خود شرقیها جدی تر گرفت و از آنها اسلحه ای روانی ساخت ، اسلحه ای که دستکم سه قرن است که در خدمت قدرتمندترین سیاستمداران و مقتصدین جهان است و ظاهراً راهی برای گریز از تیررس آن نیست. اسطوره ی از پریس/هملت، گلوله ی ماشین رگبار رسانه و سیستم آموزشی است، و به هرکس اصابت کند، او را به یک هملت جدید، به یک "ویزیر بلاک"، تبدیل خواهد کرد.



چنین طرحی که احتمالاً پیش از رنسانس هرگز در تاریخ سابقه نداشته، با به شهرت رساندن مدلهای

امروزین قهرمانان کهن که همنام با هرو (هورس)، "هیرو" (یعنی قهرمان) نامیده میشوند تکمیل میشوند؛ یکیشان هم "هاوک من" (مرد شاهینی) درواقع خود هورس است. این قهرمانان قلابی، با تخریب مفهوم



اخلاقی قهرمان، بی قهرمان بودن عصر امپریالیسم را تضمین میکنند چرا که هر انسانی یک آتوم یا آدم است که دو بخش قابیل (ست) و هابیل (ازیریس یا هورس) را در کنار هم دارد. با تجاوز ست به هورس، چشم چپ او (خاستگاه دانش معنوی) تضعیف میشود. روایت جدیدش (پلوتارخ به بعد) از آن هم بدتر است: ست، ازیریس یا خوبی را کاملاً میکشد و فرزند ازیریس یعنی هورس که نماد انسان امروزی است، در منجلا ب پوچی و افسردگی فرو میرود تا آن حد که به منزله ی هملت زبونی میرسد که تا زمانی که زندگی میکند، عمویش (حکومتهای شرور امروزی به نمایندگی از قابیل درون) هم وجود خواهد داشت چون هرچه باشد، حتی اگر عمو پیشدستی نکند، او و عمو متقابلاً همدیگر را خواهند کشت. تجاوز عمومی هملت به مادر او، درواقع همان تجاوز ست به هورس است چون مادر هملت نماد جسم او است: مثل آن خاتون و کنیز در مثنوی مولانا که با خری (ست را گاها با سر خر نشان میدهند) مجامعت کردند و کنیز چون کدویی بین خود و خر هایل میکرد، صدمه ای ندید ولی خاتون (نماد آدم دنیاپرست) چون حایلی نیاورد، با آلت بزرگ خر، پاره و پوره شد. همه ی انسانهای روی زمین، در مرتبه ی این خاتون و کنیزند و خود متوجه نیستند. خاتون به خر (بدی) تن میدهد چون شوهرش (خوبی) به سفر رفته است. بدی در ما لانه کرده و چنان از خودمان متنفریم که وقتی هم کسی را اذیت میکنیم، ترجیحا کسی است که شبیه خودمان باشد نه از جنس "از ما بهتران"، که به طرز مسخره ای در اوج مازوخیسم و به کمترین بهایی، تجاوز آنها به روح و جسم خود را با آغوش باز میپذیریم.



مولوی، این را به هدر دادن طلا برای گوشواره انداختن به گوش خری تشبیه میکند که اصلاً ارزش طلا را نمیفهمد. در کنار آن، مولوی مفهوم گاو را هم به خر اضافه میکند و میگوید هم از شر گاو خلاص شوید و هم از شر خر؛ که گاو، هم گاو آسمانی یعنی صورت فلکی ثور است که خانه ی عیشتار (نام بابلی سیاره ی زهره: موکل لذتهای دنیوی) است که هاتور مصری نام خود را از او گرفته، و هم متذکر تشبیه زمین به گاو است: یعنی از قید آسمان و زمین: ست و هورس در معیار هاتوریشان، نجات یابید:

حلقه به گوش است خرم گوش خر و حلقه ی زر

حیف نگر حیف نگر وا زر من وا زر من

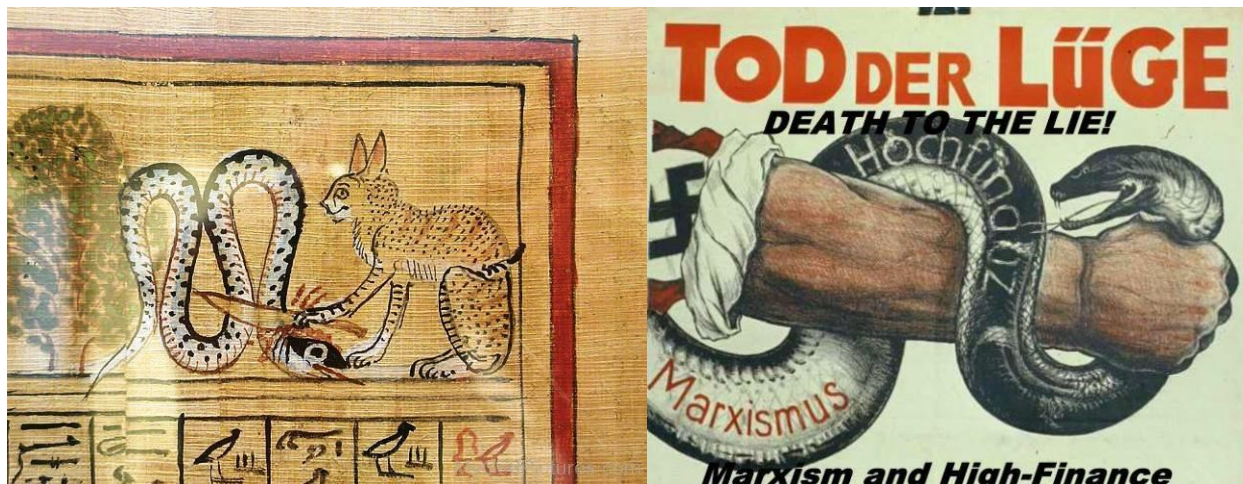
سر کشد و ره نرود ناز کند جو نخورد

جز تل سرگین نبود خدمت او بر در من

گاو بر این چرخ برین گاو دگر زیر زمین

زین دو اگر من بجهم بخت بود چنبر من

این دو پاره ی خوبی-بدی در فرهنگ ما، یادگار خوردن میوه ی ممنوعه از درختی مرموزند، و این، وسوسه ای بود که مار در انسان ایجاد کرد. گاهی در نقاشی های مصری، رع (آتوم) در قامت گربه ای وحشی ظاهر میشود که ماری را در کنار درختی میکشد. پس، شاید شر واقعی، همین نبرد بیحاصل در درون وجود ما باشد که چنان ما را به خود مشغول داشته که از نبرد در بیرون از وجودمان ناتوان شده ایم. یک سری از رسانه ها چیزهایی را به ما می آموزند و میگویند خوبند. و بعد، یک سری دیگر از رسانه ها، همان چیزها را برای ما مضر میخوانند؛ و معمولاً هم پول هر دو گروه رسانه را افراد مشترکی تامین میکنند. گاهی مکاتب سیاسی یکدیگر را در مقام خوب و بد مینهند و شما هیچوقت نمیفهمید که هر دو آنها افعی های یکسانی هستند. برای همین است که نبو (عطارد) خدای دانش در بابل، در مصر با تلفظ مشابه "آنوپ" (آنوبیس) در قلمرو مردگان مسئولیت دارد.





این استراتژی فوق العاده ای است: هاج و واج ماندن ما در مقابل این که بلاخره حقیقت چیست، نمیگذارد نبرد درونی یعنی جهاد اکبر به سرانجام رسیده و جا برای جهاد اصغر (نبرد بیرونی) باز شود. مشاورین سیاستمداران بزرگ، از قدیم در فرهنگ شرق، غور کرده و در آن زبده اند. و من فکر میکنم آنها معتقدند آخرالزمانی که به عنوان مثال، در سوره ی "تکویر" قرآن با جزئیات تصویر شده، در دنیای درون رخ میدهد همانطور که دنیای هملت هم بیشتر درونی بود تا بیرونی؛ پس نباید گذاشت دنیایی که در ذهن انسانها مانده، دنیای ست و هورس، با تاریخ و جغرافیا و نجوم و فیزیک و نژادشناسی ای که برایش نوشته اند و در رسانه و نهاد آموزشی یاد داده میشود، در ذهن آدمیان تخریب شود که اگر تخریب شود، وعده های سوره ی تکویر و دیگر متون مکاشفه ای راستین، به حقیقت خواهند پیوست.





ضمیمه: متن سوره ی تکویر:

سورة التکویر

(ترجمه آیتی)

1

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده مهربان

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ

چون خورشید بی فروغ شود،

2

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ

و چون ستارگان فرو ریزند،

3

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ

و چون کوهها از جای خود بشوند،

4

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

و چون شتران آبستن به حال خود رها شوند،

5

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

و چون وحوش گرد آورده شوند،

6

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ

و چون دریاها آتش گیرند،

7

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

و چون روحها با تنها قرین گردند،

8

وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ

و چون از دختر زنده به گور شده [؟] پرسیده شود که

9

يَايَ ذَنْبٍ قُتِلَتْ

به چه گناهی کشته شده است،

10

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ

و چون صحیفه ها باز شوند،

11

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ

و چون آسمان از جای خود کنده شود،

12

وَإِذَا الْحَاجِمُ سُعِّرَتْ

و چون جهنم افروخته گردد،

13

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ

و چون بهشت را پیش آورند،

14

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ

هر کس بداند که چه حاضر آورده است

15

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ

سوگند به ستارگان باز گردنده،

16

الْحَوَارِ الْكُنَّسِ

سیر کننده غایب شونده،

17

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ

و سوگند به شب چون تاریک شود،

18

وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ

و سوگند به صبح چون بدمد،

19

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

که این سخن رسول بزرگوار است

20

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ

نیرومند، در نزد خداوند عرش، صاحب مکانت،

21

[مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ](#)

مطاع و امین

22

[وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَحْنُونٍ](#)

و یار شما دیوانه نیست

23

[وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ](#)

هر آینه او را در افق روشن، دیده است

24

[وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ](#)

و آنچه را از غیب به او گویند دریغ نمی دارد

25

[وَمَا هُوَ يَقُولُ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ](#)

و آن سخن، سخن شیطان رجیم نیست

26

[قَائِنٌ تَدْهُونَ](#)

پس به کجا می روید؟

27

[إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ](#)

این (کتاب) [؟] پندی است برای جهانیان

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ

برای هر کس از شما که بخواهد به راه راست افتد

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

و شما نمی خواهید مگر آنچه را که پروردگار جهانیان خواسته باشد



